

شهرام شیدایی: شاعری در جستجوی معنا و ترجمان عشق به زندگی

نویسنده: طیبہ تیموری‌نیا | تاریخ انتشار: 2026/06/05



شهرام شیدایی، شاعر و مترجم معاصر ایرانی، در سال ۱۳۴۷ در تهران به دنیا آمد. آثار او در امتزاجی از شعرهای کلاسیک و مدرن خلق شده‌اند و با زبان ساده و عمیق خود به مسائلی چون انسان، جستجوی معنا و هویت پرداخته است. شیدایی علاوه بر سرودن شعر، مترجم برجسته‌ای است که آثار نویسندگان جهانی چون شکسپیر و ایزاک باشویس سینگر را به فارسی برگردانده است. اشعار او به دلیل عمق احساسی و فلسفی‌اش در میان علاقه‌مندان به ادبیات معاصر ایران جایگاهی ویژه دارد.



کسی در من همه چیز را خواب می بیند

کسی در من همه چیز را خواب می بیند
و این ها به خواب هایم راه پیدا می کنند.
شاید از خواب های آینده ام این سطرها را می دزدم
که در این اتاق که در امروز نمی گنجم.
آن قدر در این جاده در این راه ایستاده ام
که دیگر دیده نمی شوم
و همه می پندارند این جاده منم
این راه.

درختان این مسیر جادویی
زمان زنده بودن مرا از خویش بالا کشیده اند
و وقتی از این جا می گذرم
تپشی مضاعف مرا می گیرد
بال هایی سنگین
رودخانه ای در خوابی عمیق.
آیا شنیدن صدای یک رودخانه
دنیا هایی دفن شده را از زندگی

بیرون نمی‌کشد؟
در همهٔ این سال‌ها
چشم‌هایی ناپیدا می‌زیست
هر بار که کتابی را می‌بست
شیطنت بازوبسته‌شدنِ یک در
در تو بی‌قراری می‌کرد.
زندگی جایی پنهان شده است
این را بنویس.
می‌دانی؟!
در به یاد آوردنِ این‌ها نیز زمان می‌گذرد
و همه‌چیز را دور می‌کند و درو می‌کند.
ما رها نمی‌شویم
چشم‌هایت را در خودت زندانی کن
و نگذار دریا چیزی از تو بیرون بکشد.
چرا همه‌چیزِ این سیاره از ما
برای پیوستن به خود می‌کاهد؟
چرا پیوستن برای پیوستن صورت نمی‌گیرد؟
می‌ترسم نکند این سیاره سر بُریده‌ای در آسمان باشد
بی‌صورتیِ این چهره
وحشتم را با شاخ و برگِ درختانش می‌پوشاند.
و می‌دانم دیدنِ این‌ها همه خواب‌دیدن است.
همیشه ترسیده‌ام که از روی این دایره پرت شوم.
چرا هیچ‌کس به ما نگفته است که زمین
مدام چیزی را از ما پس می‌گیرد
و ما فکر می‌کنیم که زمان می‌گذرد.
شاید زمین آن سیاره‌ای نیست که ما در آن باید می‌زیستیم
و از این‌رو، چیزی در ما همیشه پنهان می‌ماند
و به این زندگی بر نمی‌گردد.
از دست‌هایمان بیرون رفته‌ایم
از چشم‌هایمان
و همه‌چیزِ این خاک را کاویده‌ایم:
ما به همراه آب و باد و خاک و آتش
به این سیاره تبعید شده‌ایم
و این‌جا
زیباترین جا
برای تنهایی‌ست.
کسی در من همه‌چیز را خواب می‌بیند.
از مجموعه «آوازهای خاکی»

سینما را ترجیح می‌دهم
 گریه‌ها را ترجیح می‌دهم
 درختان بلوط کنار رود وارتا را ترجیح می‌دهم.
 دیکنز را بر داستایوفسکی ترجیح می‌دهم.
 خودم را که آدم‌ها را دوست دارد بر خودم که بشریت را دوست دارد،
 ترجیح می‌دهم.
 ترجیح می‌دهم نخ و سوزن آماده دم دستم باشد.
 رنگ سبز را ترجیح می‌دهم.
 ترجیح می‌دهم نگویم که
 همه‌اش تقصیر عقل است.
 استثنایا را ترجیح می‌دهم.
 ترجیح می‌دهم زودتر بیرون بروم.
 ترجیح می‌دهم با پزشکان درباره چیزهای دیگر صحبت کنم.
 تصاویر قدیمی راه‌راه را ترجیح می‌دهم.
 خنده‌داربودن شعرگفتن را
 به خنده‌داربودن شعرنگفتن ترجیح می‌دهم.
 در روابط عاشقانه سالگردهای غیررند را ترجیح می‌دهم
 (در روابط عاشقانه جشن‌های بی‌مناسبت را ترجیح می‌دهم)
 برای اینکه هر روز جشن گرفته شود.
 اخلاق‌گرایانی را ترجیح می‌دهم
 که هیچ وعده‌ای نمی‌دهند.
 خوبی‌های هشیارانه را بر خوبی‌های بیش‌ازحد زودباورانه ترجیح می‌دهم.
 منطقه غیرنظامی را ترجیح می‌دهم.
 کشورهای تسخیرشده را بر کشورهای تسخیرکننده ترجیح می‌دهم.
 ترجیح می‌دهم به چیزی ایراد بگیرم.
 جهنم بی‌نظمی را بر جهنم نظم ترجیح می‌دهم.
 قصه‌های برادران گریم را بر اولین صفحه روزنامه‌ها ترجیح می‌دهم.
 برگ‌های بی‌گل را بر گل‌های بی‌برگ ترجیح می‌دهم.
 سگ‌هایی که دمشان بریده نشده ترجیح می‌دهم.
 چشم‌های روشن را ترجیح می‌دهم چرا که چشم‌های من تیره است.
 گشوها را ترجیح می‌دهم.
 چیزهای زیادی را که اینجا از آنها نام نبرده‌ام
 بر چیزهای زیادی که اینجا از آنها هم نامی برده نشد ترجیح می‌دهم.
 صفرهای آزاد را بر صفرهای به‌صاف‌شده برای عددشدن را ترجیح می‌دهم.
 زمان یک حشره را بر زمان یک ستاره ترجیح می‌دهم.
 ترجیح می‌دهم بزنم به تخته!

ترجیح می‌دهم نپرسم تا کی، و کی.
ترجیح می‌دهم حتی این امکان را در نظر بگیرم
که وجود هم حقی دارد.

از کتاب آدم‌ها روی پل، ویسلاوا شیمبورسکا
ترجمه: شهرام شیدایی، مارک اسموژنسکی و چوکاد چکاد